DOI: https://doi.org/10.22067/jls.v51i4.72723

نشریهٔ علمی جستارهای نوین ادبی، شمارهٔ ۲۰۷، زمستان ۱۳۹۸
مقالهٔ پژوهشی

تشخیص واژه‌های مفرد و مرکب از روی دال و ذال

حامد علیزاده [۱]

چکیده

در واژه های فارسی دری، همیشه حرف دال یا در آغاز واژه است یا پس از صـامت و حـرف ذال همـواره پس از مصوت قرار می‌گیرد. این قاعده مخصوص واژه های بسیط است؛ اما در واژه های مرکـب حـرف آغازینِ بخشِ دوم نمی‌تواند ذال باشد و فقط می‌تواند دال باشد؛ چراکـه مصـوت ماقبـل جزئـی از خـودِ تکواژ نیست بلکه متعلق به تکواژ پیشین است. بنابر این بخش دوم واژه‌هـای مرکـب تـابع همـان قاعـدهٔ واژه های بسیط است. بر اساس این قاعده واژه های مفردی همچون باذه و نبیذ دارای حرف ذالند و واژه های مرکبی همچون پاداش و ستودان دارای حرف دال.

کلیدواژه‌ها: دال و ذال، بدید، بنهان، پاداش، بدِست، ستودان، کُندرو.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد
hamedalizade@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۱۹

مقدمه

در زبان فارسی دری برای قرار گرفتن دال و ذال در واژه‌های فارسی قاعده‌ای وجود دارد و آن این است که اگـر در واژه‌ای پیش از حرف مورد بحث واجِ مصوت قرار گرفته باشد حرف مورد بحث ذال خواهد بود. در غیر این صـورت با حرف دال مواجه می‌شویم؛ به‌عنوان مثال واژه‌های بند، رند، تُند و مانْد دارای حرف دالند زیرا در این واژه‌ها پـیش از حرف مورد نظر واجِ صامت قرار گرفته است اما واژه‌های زد، شد، رود، یاد و امید دارای حـرف ذالنـد؛ چـون در ایـن واژه‌ها پیش از حرف مورد بحث واجِ مصوت قرار دارد. این قانون در مورد واژه‌های بسیط صـادق اسـت؛ امـا اگـر بـا واژه‌ای مرکب رو برو شویم باید دانست که هر یک از بخش‌های واژه در حکم یک واژهٔ مستقل به حساب می‌آید. بنـا بر این قاعدهٔ دال و ذال در محل تلاقی دو تکواژ اعمال نمی‌شود. بر این اساس ازآنجا کـه دالِ نخسـتین در واژهٔ **بدیـذ** در نسخه‌های خطی کهن همیشه دال است باید بدیذ را واژه‌ای مرکب دانست که از دو تکـواژ **بـ+ دیـذ** تشـکیل شـده است. اگر در نسخه‌های خطی این واژه به صورت بذیذ می‌آمد باید نتیجه می‌گرفتیم که بذیـذ واژه‌ای اسـت بسـیط؛ چراکه قاعدهٔ دال و ذال در مورد ذال نخستین اعمال شده است.

قاعدهٔ دال و ذال

در فارسی دری بودنِ دال و ذال در واژه تابع قانونی است که در گذشته ادیبان به آن اشاره کرده‌اند:

«هر دال که ماقبل آن یکی از حروف مدّ و لین است جنانک باذ و شاذ و سوذ و شـنوذ و دیـذ و کلیـذ یـا یکـی از حروف صحیح متحرکست جنانک نمذ و سبذ و دذ و آمذ همه ذال معجمه اند» (شمس قیس رازی، ۱۳۶۰: ۲۲۱)

اعرف الفرق بین دال وذال ذاك باب فی الفارسیة معظم

کل ما قبله سکون بلا وا ی فدال وما سواه فمعجم[۱]

(حلل مطرز، رکابه: اجمال)

آنانکه بفارسی سخن میرانند در معرض دال ذال را ننشانند

ماقبل وی ار ساکن جز وای بود دال است وگر نه ذال معجم خوانند

(فرهنگ جهانگیری، ۱۳۵۱: ۲۵)

هر کجا ماقبل وی جز حرف علت ساکنست همچو مرد و کرد و سرد و برد آنرا دال خوان

هر کجا ماقبل وی ساکن بحرف علت است همچو باذ و بیذ و بوذ و باذه آنرا ذال خوان

(فرهنگ شعوری، ۱۳۱۴ق: ۱۸)

در چهار نقل قول پیشین به یک قانون کلی اشاره شده است اما از شروط اعمال این قانون سخنی گفته نشده.

لفظ مفرد

در دو مورد پیش رو به شرط اعمال قانون دال و ذال اشاره شده است:

تعیین دال و ذال که در **مفردی** فتد زالفاظ فارسی، بشنو زانکه مبهمست
حرف صحیحِ ساکن اگر پیش ازو بود دالست ور نه هرچه جزین ذالِ معجمست

(ابن یمین، ۱۳۴۴: ۳۳۶)

در زبان فارسی فرقی میان دال و ذال یاد گیر از من که این نزد افاضل مبهم است
پیش ازو در **لفظِ مفرد** گر صحیحِ ساکنست دال خوان آنرا و باقی جمله ذالِ معجم است[۲]

(حلل مطرز، رکابه: اجمال)

چنانکه ابن یمین در دو قطعهٔ پیشین می‌گوید قانون دال و ذال در صورتی صادق است که بـا لفـظ **مفـرد** رو بـرو شویم؛ یعنی لفظی که بسیط است و فقط از یک تکواژ تشکیل شده؛ اما اگر بـا واژه‌ای دو بخشـی سـر و کـار داشـته باشیم باید بدانیم که هر یک از بخش‌های واژه یک لفظ مفرد جداگانه است که از قانون لفظ مفرد پیروی می‌کنـد. بـر این اساس واژه‌های پیش رو از قانون دال و ذال پیروی نمی‌کنند؛ زیرا لفظ مفرد نیستند:

دمادم: اگرچه دال دوم در این واژه پس از مصوت قرار گرفته است اما ذال خوانـده نمی‌شـود؛ زیـرا دمـادم واژه‌ای است مرکب که از سه تکواژِ دم + ا + دم تشکیل شده.

بیداذ: دال نخستین در واژهٔ بیداذ ذال خوانده نمی‌شود؛ زیرا بیداذ واژه‌ای است مرکب از دو تکـواژِ بـی + داذ ؛ امـا حرف ذال در پایان واژه ذال خوانده می‌شود؛ زیرا داذ واژه‌ای است مفرد.

بیدرنگ: دال در واژهٔ بیدرنگ دال است؛ چون از دو بخش بی + درنگ تشکیل شده است.

نادان: دال در واژهٔ نادان دال است؛ زیرا نادان واژه‌ای است مرکب از نا + دان.

بدویذ: دال نخست در فعل بدویذ دال است؛ چون بدویذ از دو بخشِ بـ + دویذ تشکیل شده است.

ندانست: دال در واژهٔ ندانست دال است؛ زیرا ندانست از دو بخش نـ + دانست شکل گرفته است.

دربدر: دال دوم در واژهٔ دربدر دالست؛ چون این واژه از سه بخشِ در + بـ + در تشکیل شده است.

مایه دار: دال در واژهٔ مایه دار دال است؛ زیرا این واژه از دو بخش مایه + دار تشکیل شده است.

استثنای قانون دال و ذال

چنانکه گفتیم بر اساس قانون دال و ذال حرف ذال نمی تواند در آغاز واژه قرار گیرد. بـرای ایـن اصـل فقـط یـک استثنا ذکر شده است و آن لفظ ذرخش است به معنی برق:

«اندر پارسی گویند هیچ کلمه نیست که اوّل حرف او ذال آید الّا این:

درخش ار نخندد بگاه بهار همانا نگرید چنین ابر زار»
(اسدی طوسی، ۱۳۶۵: ۱۲۹)

صورت مخفف واژه در شعر

اگر در نسخه‌های خطی متون نظم فارسی با ذالی روبرو شویم که حرف ماقبلش ساکن است در یک صورت نباید تعجب کنیم و آن هنگامی است که حرف ماقبلِ ذال بخاطر ضرورت وزنی بشکل مخففِ خود آمده باشد. در بیت زیر حرف گاف در واژهٔ بگُذشت بخاطر ضرورت وزن ساکن شده است اما همان صورتِ اصلی و نامخففِ واژه ملاک قرار گرفته است و ذال همچنان ذال مانده است:

چو نه ماه بگْذشت بر دخت شاه یکی کوذک آمد چو تابنده ماه
(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۱۲۳)

بنا بر این برای تعیین دال یا ذال صورت اصلی واژه ملاک است نه صورتِ مخفف.

کاربرد قانون دال و ذال در خوانش نسخه‌های کهن

ناآشنایی با قانون دال و ذال یا بی توجهی بدان سبب می‌شود که گاهی مصححان در خوانش نسخه‌های خطی متون کهن خطا کنند و خوانشی نادرست از واژه داشته باشند. برای نمونه را اشاره می‌کنیم به خوانش نادرست دکتر جلال خالقی مطلق از نسخهٔ فلورانس در بیتی از داستان ضحاک:

ورا کندرو خواندندی بنام بکندی زدی پیش بیداد گام
(شاهنامه دفتر یکم، ۱۳۹۳: ۷۸)

واژهٔ مورد بحث ما **بیداد** است در نسخهٔ فلورانس. خوانش بیداد غلط است به دو دلیل:

۱. در نسخهٔ فلورانس کاتب حرف دالِ نخستین را ذال نوشته است. اگر دال نخستین ذال باشد هرگز نمی‌توان این واژه را بیداذ خواند؛ چراکه واژهٔ بیداذ از بی + داذ تشکیل شده . بنا بر این واژهٔ مورد نظر در نسخهٔ فلورانس **بیذار** است.

۲. در نسخهٔ فلورانس حرف پایانی نقطه ندارد پس باید ر خوانده شود. اگر واژهٔ مورد نظر بیداد بود باید طبق قانون دال و ذال حرف پایانی به شکل ذ نوشته می‌شد؛ زیرا حرف پایانی واژهٔ بیداذ ذال است. بنا بر این واژهٔ مورد نظر در نسخهٔ فلورانس بیذار است نه بیداذ[3]. دکتر خالقی مطلق در گزارش نسخه بدل‌ها و نیز در توضیحات هیچ اشاره‌ای به ضبط بیدار در نسخهٔ فلورانس نکرده است. این بدان معناست که وی نتوانسته این واژه را در نسخهٔ فلورانس درست قرائت کند.[4] مطابق ضبط نسخهٔ فلورانس باید بیت را این گونه خواند:

ورا کندرو خواندندی به نام بکُندی، زدی پیشِ بیدار، گام

اگر بر اساس نسخهٔ فلورانس واژهٔ بیدار را ملاک قرار دهیم باید مصراع دوم را این گونه معنی کنیم: «مردمان به او لقب کندرو داده بودند زیرا او به کندی جلوتر از بیدار گام بر می‌داشت». در اینجا منظور از بیدار شخص ضحاک است. دلیل اینکه چرا ضحاک در اینجا بیدار خوانده شده است پنج بیت ازین پیش‌تر آورده شده:

ازین کشور آید بدیگر شود　　　ز رنج دو مار سیه **نغنود**

(شاهنامه دفتر یکم، ۱۳۹۳: ۷۷)

به گمان نویسندهٔ این مقاله سبب اینکه فردوسی گفته است که کندرو به کندی جلوتر از ضحاک گام بر می‌داشت، این است که مطابق معمول شاعر خواسته که یک اتیمولوژی عامیانه برای واژهٔ کندرو بیافریند. به گمان من آن اتیمولوژی نهفته در ذهن فردوسی این بوده است که کندرو به این دلیل به کندی جلوتر از ضحاک قدم بر می‌داشته که ضحاک پشت او پنهان شود تا مردم نتوانند آشکارا مارهای او را ببینند.

پدید یا بدید

واژهٔ پدید در نسخه های خطی کهن بشکل بدیذ ضبط شده است. پدید تلفظی است که در چند قرن اخیر شیوع پیدا کرده. بر اساس قانون دال و ذال که بدان اشاره شد واژهٔ بدیذ از دو بخش **ب+ دیذ** ساخته شده است. اگر این واژه مفرد می بود آن وقت باید با صورت **بذیذ** رو برو می شدیم. اما خوانش بذیذ در هیچ نسخه ای وجود ندارد و این نشان می دهد که بدیذ واژه ای است مرکب از دو بخش ب+ دیذ. تلفظ رسمی و معیار این واژه در فارسی دری بدید بوده است اما تلفظ غیر رسمی پدید نیز وجود داشته است. در چند قرن اخیر بتدریج تلفظ پدید از حالت محلی خارج شده است و به تلفظ رسمی تبدیل شده.

در تعلیقات تاریخ بیهقی با تصحیح دکتر محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی به درستی چنین آمده است:

«بدید کردن به معنای آشکار کردن و نمودن در گویش‌های جنوب خراسان هم اکنون رایج است و نیازی نیست که پدید خوانده شود» (تاریخ بیهقی، ۱۳۸۸: ۹۲۷)

متاسفانه این واژه در نسخه‌های چاپی متون نظم و نثر کهن بصورت پدید ضبط شده است. این خوانش غلط در متون چاپی سبب می‌شود که خوانندگان گمان کنند که در زبان رسمی کهن تلفظ پدید وجود داشته است در صورتی که این گونه نیست. واژهٔ بدرود نیز در نسخ خطی کهن به شکل بدروذ آمده است و تلفظ پدرود خوانشی است محلی و غیر رسمی. درست بخاطر همان دلایلی که در مورد واژهٔ بدید گفتیم. واژهٔ بدروذ از دو بخش ب+ دروذ ساخته شده است.

پنهان یا بنهان

با اینکه واژهٔ بنهان دارای حرف دال نیست اما بخاطر مشابهتی که با واژهٔ بدید دارد در اینجا بدان اشاره مـی کنـیم. واژهٔ بنهان از دو بخش **بـ+ نهان** تشکیل شده است. اتفاقی که در مورد واژه های بدید و پدید روی داده است در مـورد واژه های بنهان و پنهان نیز پیش آمده و تلفظ پنهان به‌تدریج جانشین بنهان شده اسـت. یکـی از کاتبـان شـاهنامه کـه سعی کرده است تلفظ‌های محیط خود را جانشین تلفظ‌های متن نکند کاتـب امانتـدار نسـخهٔ فلـورانس از شـاهنامهٔ فردوسی است. او صورت کهن **بنهان** را در نسخه اش حفظ کرده است اما در جایی که سـهوا تلفـظ غالـب روزگـار خود را نوشته است متوجه خطای خود شده و پنهان را به بنهان تبدیل کرده است. آثار پاک کـردن نقطـه‌هـای اضـافیِ واژهٔ بنهان کاملا در بیت زیر در نسخهٔ فلورانس آشکار است:

یکی نامه از رستم جنک جوی بیاورد و بنموذ بنهان بذوی

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، داستان رستم و سهراب [رکابهٔ برگ پیشین: بیامذ سوی شهر ایران])

تشخیص واژه‌های مفرد و مرکب از روی دال و ذال

برای اینکه بدانیم که واژه‌ای مفرد است یا مرکب می‌توانیم از قانون دال و ذال کمک بگیریم. چنانکـه پـیش ازیـن گفته شد واژه‌هایی چون بیداذ، دمادم، نادیذه، بدیذ و بدروذ مرکبند و واژه‌هایی چون پیذا، خذا، ایذر و بیـذار مفردنـد. هنگامی که با واژه‌هایی چون دمادم و نادیذه روبرو شویم تشخیص اینکه این واژه‌ها مرکب است سـخت نیسـت امـا گاه به واژه‌ای بر می‌خوریم که تشخیص مفرد و مرکب بـودنش از نظـر قواعـد فارسـی دری سـاده نیسـت. در چنـین مواردی گاه ممکن است دال و ذال به کمک ما بیایند. در ادامه به چند واژه اشاره خواهیم کرد که ممکن است به چشم ما مفرد یا مرکب بیاید در حالی که آنگونه نیست.

تشخیص واژه‌های مفرد از روی حرف ذال

اگر شک داشته باشیم که واژه‌ای همچون **بدست** به معنیِ وجب، مفرد است یـا مرکـب کـافی اسـت بـه شـکلِ حرف دوم این واژه در نسخه‌های کهن توجه کنیم:

همی گشت بر گرد آن شارستان بذستی ندیذ اندرو خارستان

(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۴۱۰)

چنانکه می‌بینیم واژهٔ بذست با حرف ذال آمده است و این یعنی که بذست واژه‌ای است مفرد. اگر بذست واژه‌ای مرکب به حساب می آمد باید با حرف دال کتابت می‌شد نه ذال. بنابر این واژهٔ بدست در ساختار صـرفی خـود هـیچ ارتباطی با واژهٔ دست ندارد. این واژه در زبان پهلوی به‌صورتِ widest بکار رفته است و در بعضـی از گـویش‌هـا بـا

تلفظ **بِلِست** نیز رواج دارد: «بدست: وجب؛ پهلوی: widest؛ افغانستانی: بِلِسـت؛ بختیـاری: belest» (ایـزدی و دادرس، ۱۳۹۱: ۱۵۳-۱۶۷).

تشخیص واژه‌های مرکب از روی حرف دال

واژهٔ **پاداش** در نسخه‌های خطی با حرف دال ضبط شده است. این نشان می‌دهد که پاداش واژه‌ای است مرکب از دو بخش **پا + داش**. اگر این واژه مفرد می‌بود باید با حرف ذال و به شکل پاذاش کتابت می‌شد[۶]. شیوهٔ کتابـت واژهٔ پاداش در متون فارسی نشان می‌دهد که تکواژ **پا** در فارسی دری به عنوان یک تکواژ مستقل به رسمیت شناخته شـده است. نمونهٔ دیگری برای کاربرد پا بعنوان تکواژ مستقل واژهٔ پازهر است در این بیت:

پازهرِ اژدهاست خرد سوی هوشیار

درخوردِ مکر نیست نه نیز ازدرِ دهاست

(ناصرخسرو، ۱۳۶۸: ۳۹۴)

در چاپی جدید از مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری واژهٔ پاداش به شکل پاذاش ضبط شده اسـت کـه صـورتی اسـت مجعول و مغایر قواعد زبان فارسی دری: «سپاس و آفرین خذای را که این جهان و آن جهان را آفریـذ و مـا بنـدگان را اندر جهان پدیذار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را **پاذاش** و پاذافراه برابر داشت» (دهقانی، ۱۳۹۴: ۲۵). «انـدر او چیزهای نیکو و بادانش هست همچون **پاذاش** نیکی و پاذافراه بذی» (همان: ۳۳). در چاپ مذکور خطـایِ آوردن ذال بجای دال باز هم اتفاق افتاده است. این بار در ضبط واژه های پایدار و ندانند: «و چـون مـردم بدانسـت کـز وی چیزی نماند **پایذار**، بذان کوشذ تا نام او بماند» (همان: ۲۶). «و چهار بار پاذشاهی از ایران بشذ و **نذانـنـد** کـه چنـد گذشت از روزگار» (همان: ۳۹).

واژهٔ **آزادرخت** در نسخهٔ کتاب الابنیه عن حقایق الادویه با حرف دال کتابت شده است (چاپ عکسـی الابنیـه، ۱۳۸۸: ۹۷) . این نشان می دهد که واژهٔ آزادرخت از دو بخش **آزا + درخت** تشکیل شده است و آزادرخت صـورت ادغام شدهٔ دو واژهٔ **آزاذ** و **درخت** است.

خطای کاتبان در ثبت ذال و دال

تا اینجا دربارهٔ واژه‌هایی سخن گفتیم که در کتابت آنها در نسخ خطی اختلافی وجود ندارد اما گـاهی در کتابـت یک واژه در میان نسخ خطی اختلاف دیده می‌شود. در کتابت دال و ذال گاهی کاتبان بسیاری از نسخه‌های خطی بـر راه خطا رفته‌اند در حالی که بعضی از نسخه‌های کهن همواره دال و ذال را درسـت و صـحیح ضـبط کرده‌انـد. بـرای نمونه در نسخهٔ فلورانس از شاهنامه واژهٔ ستودان همه جا بصورت صحیح با حرف دال کتابت شـده اسـت در حـالی که تعدادی از نسخه‌های شاهنامه این واژه را با حرف ذال کتابت کرده‌اند.

ستوذان یا ستودان

در نسخه‌های شاهنامه در چگونگی ضبط واژهٔ ستودان اختلاف است. این واژه به استثنای چند نسـخه در بیشـتر نسخ ذال دارِ شاهنامه بصورت ستوذان با حرف ذال کتابت شده است؛ اما بر اساس قواعدی که پیش ازین گفتیم ایـن واژه باید با حرف دال کتابت شود. زیـرا سـتودان واژه‌ای اسـت مرکـب از دو بخـش **سـتو** + **دان** و بـه همـین سـبب نمی‌تواند دارای حرف ذال باشد. گویی در قرن هشتم که قرن شاهنامه‌های مقید به دال و ذال اسـت اغلـب کاتبـان از مرکب بودن واژهٔ ستودان مطلع نبوده‌اند. نسخهٔ موزهٔ فلورانس در مورد چگونگی ضبط واژهٔ ستودان موضع مشخصـی دارد اما نسخهٔ شاهنامهٔ بیروت در ضبط واژهٔ ستودان دوگانه عمل کرده است. در ادامه برای روشـن‌تـر شـدن موضـوع ضبط‌های این واژه را در متن شاهنامه در دو نسخهٔ فلورانس و بیروت می‌آوریم:

۱. ستودان همی سازذش زال زر ندارذ مرین جنک را بای و پر

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، پادشاهی نوذر [رکابهٔ برگ پیشین: سرابرده نوذر])

۲. از ایذر جو دستان بشذ سوکوار ز بهرِ ستودانِ سامِ سوار

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، پادشاهی نوذر [رکابه: تن بهلوانان])

۳. کسی کز تو مانذ ستودان کنذ (؟)[۷]روان تن بیزدان کنذ

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، رستم و سهراب [رکابه: چنین کفت رستم بمرد جوان])

۴. ستودان نیابیم یکسر نه کور بکوبندمان سر بنعل ستور

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، کاموس کشانی [رکابهٔ برگ پیشین: ببرسیذ بسیار])

۵. جهاندارت انکیخت از آن انجمن ستودانت ایذر بذ و هم کفن

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، جنگ بزرگ کیخسرو [رکابهٔ برگ پیشین: بذان])

۶. ولیکن ستودان مرا از کریز به ایذ جو کیرم بکاری ستیز

(شاهنامه نسخهٔ فلورانس، جنگ بزرگ کیخسرو [رکابهٔ برگ پیشین: جهاندار])

۷. سر جاذوانرا بکندم ز تن ستوذان ندیذند و کور و کفن

(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۵۳۱)

۸. ستوذان مرا بهتر ایذ ز ننک بذین داستان زذ یکی مرد سنک

(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۵۷۴)

۹. چنین تا ستودان دارا برفت تو کفتی همی پوست بر[۸] وی بکفت

(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۵۷۶)

۱۰. تن خویش چون دیذ خسته بتیر		ستوذان نفرموذ و مشک و عبیر

(شاهنامه نسخهٔ بیروت، ۱۳۸۹: ۷۷۱)

ازآنجا که نسخهٔ فلورانس شامل نیمی از متن شاهنامه است فقط شش بیت نخست را دارد. نسخهٔ فلورانس در تمام موارد ستودان را با دال کتابت کرده است. نسخهٔ بیروت ۶ بار (۳-۴-۶-۷-۸-۱۰) با ذال و ۴ بار (۱-۲-۵-۹) با دال کتابت کرده است. نتیجه‌ای که از کتابت واژهٔ ستودان در این دو نسخه می‌گیریم این است که کاتب فلورانس یا بسیار آگاه بوده است یا امانتدار و یا هر دو. در حالی که کاتب بیروت قطعاً بسیار امانتدار بوده است و قطعاً ناآگاه. امانتداریِ او سبب می‌شود که ناآگاهیِ او راه را بر آگاهی ما نبندد.

نتیجه‌گیری

گاهی توجه به کتابت دال و ذال در نسخه‌های خطی متون فارسی دری سبب می‌شود که بتوانیم مفرد یا مرکب بودن واژه را تشخیص دهیم. در وسط یک واژهٔ مفرد حرف دال هرگز نمی‌تواند پس از مصوت قرار گیرد. آمدن دال پس از مصوت در وسط یک واژه بدان معنی است که ما با یک واژهٔ مرکب سر و کار داریم. چنانکه آمدن ذال در وسط یک واژه بدان معنی است که واژهٔ مورد نظر مفرد است. در متون کهن تنها استثنایی که برای قانون دال و ذال ذکر شده است واژهٔ ذرخش است. گاه می‌توانیم با کمک دال و ذال در نسخه‌های خطی در دو راهیِ خوانش‌هایی چون بیداد و بیدار به خوانش صحیح نزدیک شویم و نیز از روی دال و ذال می‌توانیم تشخیص دهیم که در زبان فارسی دری واژه‌هایی چون بدست و پاداش مرکبند یا مفرد. همچنین می‌فهمیم که بسیاری از نسخه‌های خطی در ضبط واژهٔ ستودان بر راه خطا رفته‌اند.

یادداشت‌ها

۱ . صاحب تاریخ گزیده این قطعه را با اختلاف نقل کرده است و آن را از ظهیر فاریابی دانسته.

۲ . این قطعه در دیوان چاپی ابن یمین با اندکی اختلاف آمده است.

۳ . دکتر عزیزالله جوینی واژهٔ بیدار را در نسخهٔ فلورانس درست خوانده است اما نتوانسته کل مصراع را درست بخواند و معنی کند. (شاهنامه از دستنویس موزهٔ فلورانس جلد اول، ۱۳۹۴: ۳۶۶)

۴ . سخن ما در اینجا هرگز به معنی ترجیح ضبط بیدار بر بیداد نیست بلکه سخن از خوانش نادرست نسخهٔ فلورانس است. به گمان نویسندهٔ این سطور ضبط‌های بیدار و بیداد هر دو می تواند از خود فردوسی باشد.

۵ . هرچند که ظاهرا در تلفظ حرف دوم میانشان اختلاف است.

۶ . گاهی واژهٔ پاداش به غلط پاذاش نوشته شده است اما این خطا بخاطر سهو القلم است. برای نمونه را بنگرید به شاهنامهٔ لندن صفحهٔ ۳۶۰ س ۸.

۷ . ازآنجا که کاتب نسخهٔ فلورانس میان **ببرّذ** و **بپرّذ** مردد بوده است حرف دوم را بی نقطه نوشته است.

۸ . کاتب در اینجا به اشتباه **بر** را **پر** نوشته است که ربطی به موضوع بحث ما ندارد.

کتابنامه

ابن یمین فریومدی. (۱۳۴۴). دیوان اشعار ابن یمین فریومدی. تصحیح حسینعلی باستانی راد. تهران: کتابخانه سنایی.

اسدی طوسی. (۱۳۶۵). لغت فرس. به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌اللّه مجتبائی و علی‌اشرف صادقی. تهران: خوارزمی.

انجو شیرازی. (۱۳۵۱). فرهنگ جهانگیری. ویراستهٔ دکتر رحیم عفیفی. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.

ایزدی، اورنگ و دادرس، سیدمهدی. (۱۳۹۱). «نگاهی به واژه های مهجور فارسی در گویش بختیاری». هفتمین همایش انجمن ترویج زبان و ادب فارسی. جلد دوم. ص۱۵۳-۱۶۷.

بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.

دهقانی، محمد. (۱۳۹۴). شاهنامهٔ ابومنصوری از مجموعهٔ تاریخ و ادبیات ایران. تهران: نشر نی.

شرف الدین علی یزدی. حلل مطرز. نسخهٔ خطی کتابخانهٔ مجلس با شمارهٔ ثبت ۶۶۸۷۲.

شعوری، حسن بن عبدالله. (۱۳۱۴ق). فرهنگ شعوری. استانبول: جمال افندی مطبعه.

شمس الدین محمد بن قیس رازی. (۱۳۶۰). المعجم فی معاییر اشعار العجم. تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی. زوار.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۸۴). شاهنامه. چاپ عکسی از روی نسخهٔ خطی کتابخانهٔ بریتانیا به شمارهٔ Add.21,103 مشهور به شاهنامهٔ لندن. نسخه برگردانان ایرج افشار و محمود امیدسالار. تهران: طلایه.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه برگردان از روی نسخهٔ کتابخانهٔ شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف با شمارهٔ NC.43 . به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی. تهران: طلایه.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۹۳). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. (۱۳۹۴). شاهنامه از دستنویس موزهٔ فلورانس ج اول. گزارش ابیات و واژگان دشوار بقلم دکتر عزیزالله جوینی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

فردوسی، حکیم ابوالقاسم. شاهنامه. نسخهٔ موزهٔ فلورانس Magl.III.24.

مستوفی قزوینی، حمدالله بن ابی بکر. (۱۳۶۲). تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

موفق بن علی هروی. (۱۳۸۸). الابنیه عن حقایق الادویه. نسخه برگردان به قطع اصل نسخهٔ خطی شمارهٔ A. F. 340 کتابخانه ملی اتریش. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

ناصرخسرو. (۱۳۶۸). دیوان ناصرخسرو. به تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.